

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿ ١ ﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿ ٢ ﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿ ٣ ﴾ وَلَا أَنَا عَابِدٌ

مَا عَبَدْتُمْ ﴿ ٤ ﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿ ٥ ﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿ ٦ ﴾

مشخصات فایل صوتی: تفسیر قرآن کریم - جلسه چهاردهم - تدریس استاد تاج آبادی

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی

تفسیر سوره کافرون قسمت دوم- جلسه چهاردهم

تدریس استاد عزیز و ارجمند حاج آقای تاج آبادی

تاریخ: ۲۲ اسفند ۱۳۹۹

زمان: ۲۹ دقیقه

در ادامه تفسیر سوره کافرون به آیه دوم و سوم رسیدیم. « لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ » این دو آیه ناظر است به اولین محور براءت و عدم سازش با کافران که براءت در عبادت و پرستش هست. همچنان که آیه آخر « لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ » ناظر است به محور دوم براءت که براءت در سنت و روش و زندگی ارزش ها و امثال اینهاست فرمود من آنچه را که شما می پرستید نمی پرستم، عبادت نمی کنم، بندگی نمی کنم، شما هم نمی توانید و نمی خواهید آنچه را که من می پرستم شما پرستید و عبادت نکنید.

عبادت را مفسران نوعا، اگر بخواهیم جمع بندی و ادغام بکنیم آراء نزدیک به هم را، می توانیم دو تفسیر را برای عبادت ارائه بکنیم، آنچه را که مفسران ارائه کرده اند.

برخی فرموده اند که عبادت و عبودیت یعنی؛ خضوع به همراه تقدیس. هم خاضع باشیم در مقابل معبود و هم او را مقدس بدانیم. یعنی دارای وجود قدسی و فرا طبیعی بدانیم و همین که اعتقاد به عبودیت و ربوبیت او داشته باشیم؛ یعنی خضوع به همراه تقدیس جنبه اولوهیت و عبودیت در آن باشد. این تعریفی است که برخی از مفسران اهل سنت و اندیشمندان شیعه کردند. مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند: که عبادت از واژه عبد گرفته شده است. عبد هم به معنای مملوک است؛ پس عبادت که از این ریشه است به معنای اظهار مملوکی است، ما

عبادت می کنیم یعنی داریم مملوکیّت مان را اظهار و نمایان می کنیم. اظهار اینکه مملوک صرف هستیم، هیچ مالکیّتی نداریم، نه در ذات، نه در صفات و نه در اعمال مان مالک ایم. در واقع می خواهیم بگوییم ما یک مالک حقیقی داریم که او مالک حقیقی، مالک ذات ما و صفات ما و اعمال ماست و ما داریم مالکیّت او را اظهار می کنیم و بیان می کنیم. اظهار مالکیّت، گاهی با زبان است. انسان با زبان، مملوک بودن و مالکیّت خدا را اظهار می کند. با زبان، مرعوب بودن خودش را و ربّ بودن پروردگار عالم را اظهار بکند. گاهی اظهار مملوکیّت با عمل است و این عمل، گاهی عمل عبادی، گاهی عمل غیر عبادی است. وقتی ما به رکوع می رویم، در واقع داریم اظهار مملوکیّت می کنیم. وقتی به سجده می رویم و دعا می خوانیم اینها همه اظهار مملوکیّت است در غالب عبادت.

پس عبادت کردن یعنی اینکه همواره در یاد داشته باشیم و همواره در ذهن و باور داشته باشیم که چیزی از خودمان نداریم و هرچه داریم از خداست. ما مملوک و عبد صرف هستیم و لذا هرچه داریم از ذاتمان، صفاتمان و دارایی هایمان، همه را باید در آن مسیری که مالک حقیقی ما امر فرموده و اراده کرده مصرف کنیم. گاهی اوقات این عملی که با آن عمل اظهار مملوکیّت می کنیم، آن عمل، عمل غیر عبادی است؛ مثل انفاق کردن و کمک کردن به دیگران که قربه الی الله انجام بشود. اگر ما به یتیمی و فقیری کمک می کنیم چون خدا فرموده و از باب اینکه خدا دستور داده، این باز می شود عبادت. باز می شود اظهار مملوکیّت. یعنی اینکه من کاری می کنم که تو خواستی و تو فرمان دادی. در قرآن این واژه عبادت و مشتقاتش، هم به این دو معنایی که عرض کردیم آمده یعنی؛ خضوع به همراه تقدیس یا اظهار مملوکیّت، مثل آیه **قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ** «یا ایاک نعبد و ایاک نستعین». گاهی واژه عبادت و مشتقات آن در قرآن کریم به معنای اظهار مملوکیّت و معنای خضوع به همراه تقدیس نیامده، به معنای اطاعت و پیروی آمده است. قرآن می گوید: اگر از کسی پیروی کنی که خدا فرمان نداده شما او را بندگی و عبادت می کنید ولو اعتقاد به مالکیّتش نداشته باشید ولو اعتقادی به ربّ بودن و اله بودن او ندارید و او را مقدّس ندانید، دارای سلطه غیبی ندانید، صرف پیروی کردن را خداوند کریم در آیاتی عبادت شمرده است **(يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا)** در این آیه می فرماید: که عرض کردم که شیطان را نپرستید. مراد از قرآن از این دو پرستش به معنای خضوع و به معنای سجده کردن یا عبادت کردن نیست؛ بلکه به معنای پیروی کردن و اطاعت کردن است. من با شما عهد کردم که از شیطان پیروی نکنید. از پیروی کردن، قرآن کریم تعبیر کرده به عبادت شیطان **«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** «آیا دیدی آن کسی که اله خودش را، معبود خودش را، هوای نفسش قرار داده. هیچ کسی هوای نفسش را معبود خودش و اله خودش

قرار نمی دهد. این یک امر قدسی و غیبی که باید در مقابلش گُرنش کرد، او چنین تصویری ندارد. انسان ها از هوای نفسشان پیروی و اطاعت می کنند. منتهی قرآن کریم می فرماید: اگر از هوای نفس اطاعت کردی او را اله خود و معبود خودت قرار دادی. خودت هم عبدِ هوای نفست قراردادی و این پیروی کردن تو همان عبادت است. پس عبادت در قرآن کریم در دو معنا به کار رفته است. یکی به آن معنای اول که عرض کردیم یکی به معنای اطاعت. در روایاتی ما داریم که جامع بین دو معنا را برای عبودیت آورده اند؛ مثل روایت عنوان بصری که حتما ماجرایش را شنیده اید. ماجرای مفصلی است. بعد از اینکه با کش و قوسی وجود مقدس امام صادق علیه السلام را به حضور پذیرفت تا از علم حضرت استفاده بکند، عنوان بصری به امام صادق علیه السلام عرض کرد: (ما حکمت العبودیه؟) حقیقت عبادت و عبودیت چیست؟ امام صادق فرمودند: ثلاث الاشياء: سه چیز: (ان لا یری العبد لنفسه فیما حوله الله ملکاً لان العبید) اول اینکه خداوند برای خودش ملکی قائل نباشد، مالکیت قائل نباشد. خودش را مملوکِ صرف خدا بداند. هم خودش را هم علمش را هم قدرت و هم دارایی اش را هرچی که دارد او را ملک خدا بداند؛ نه اینکه خود را مالک آن بداند. بعد فرمودند (لا یكون له ملک یدونه المال مال الله یضعونه حیث امرهم الله به ولا یدبر العبد لنفسه تدبیراً) به خاطر اینکه عبد ملکی ندارد نه مالک اعمالش هست و نه مالک دارایی اش. کسی که عبد شد می خواهد به عبودیت برسد. اگر مالی دارد آن را آنگونه مصرف می کند که خداوند متعال فرموده (و لا یدبر العبد لنفسه تدبیراً) یکی دیگر از شاخه ها و ارکان عبادت این است که عبد خودش تدبیر نفس خودش را نمی کند. تدبیر نفسش را واگذار به خداوند متعال می کند؛ یعنی نگاه می کند خداوند متعال از او چه می خواهد. چگونه او را تدبیر کرده هر حادثه ای که اتفاق می افتد برایش رضایت دارد و توکل می کند. تسلیم است سوم (والجمله الاشتغاله فیما امره الله تعالی به و نهاه عنه) سومین رکن عبادت این است که همه توجه و همه غمّش این باشد که در دایره ی اوامر الهی و نواحی خداوند متعال زندگی کند و آنچه را که امر کرده انجام دهد و آنچه را که خداوند متعال نهی کرده از آن پرهیز کند. انتم ما تعبدون؛ یعنی من خضوع نمی کنم در برابر آن کسانی که شما خضوع میکنید. من اظهار مملوکیّت نمی کنم. در برابر کسانی که شما اظهار مملوکیّت می کنید؛ یعنی در برابر معبود های شما من چنین گُرنشی یا خُضوعی یا اظهاری ندارم؛ چرا؟ چون آنها ربّ نیستن، اِلاه نیستند. چون آنها حضور غیبی و حضور مقدّس و سلطه غیبی ندارند؛ چون آنها مالک کسی نیستند. مالک خودشان هم نیستند. چون مالک چیزی نیستند و وجود غیبی و سلطه غیبی ندارند. پس من نمی توانم آنها را پرستش کنم. نباید آنها را پرستش بکنیم. این مطلب را خداوند در ایه ۲۲ سوره بقره به صورت مدلل آورده است. با دلیل و برهان آورده بعد فرمود (یا ایها الناس اُعبدوا ربّکم الذین من قبلکم) ای مردم

بپرستید پروردگاری که شما را خلق کرد و کسانی که پیش از شما بودند را خلق کرد. این آیه می خواهد بگوید که باید پروردگارتان را بپرستید. آن کسی که شما را پرورش می دهد، رشد می دهد و تدبیر می کند. او کسی نیست جز خالق شما. (أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ) باید الهی را بپرستید که ربّ شماست و ربّ شما کسی جز خالق شما نیست و خالق شما هم جز خداوند متعال نیست. چون شما می دانید و باور دارید و اعتقاد دارید که خداوند خالق شماست. این را در سوره توحید عرض کردیم که مشرکان اعتقاد دارند که خداوند متعال خالق آنهاست. « وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ » اگر قبول دارید خداوند خالق شماست، پس رب شما خداست؛ چون ربوبیت چیزی جز خالقیت نیست. ربوبیت یعنی خَلَقَ بعد از خَلَق. تدبیر کردن و پرورش دادن. یعنی آفریدن بعد از آفریدن. اضافه کردن بعد از اضافه کردن. اگر خداوند نطفه انسانی را در رحم مادرش ربوبیت می کند، یعنی با آن دارد او را خلق می کند. یعنی خلق جدید به او می دهد؛ یعنی قدرت جدید به او می دهد. شی جدیدی به او اضافه می کند تا این به اصطلاح نُطْفَه می شود عَلَقَه. بعد تدبیر و ربوبیت به او اضافه می کند بعد میشود مُضْغَه. بعد استخوانها را اضافه می کند تا می شود عِظَام. بعد هم می شود یک انسان كاملُ الخلقه. اگر خداوند متعال نسبت به بذَر گندم ربوبیت دارد؛ یعنی آن به آن دارد به بذَر گندم اضافه می شود تا میشود خوشه. پس ربوبیت یعنی خلق بعد از خلق. اگر خالق شما خداست؛ پس ربّ شما هم خداست. چون ربّ یعنی خَلَقَ بعد از خَلَق. اگر ربّ شما خداست، پس باید خدا را بپرستید. فرمود: (لا اعبد ما تعبدون) به این دلیل یعنی باید پروردگارم را بپرستم پس خداوند است معبود هوی شما هم نمی توانم بپرستم چون نه مالک حقیقی هستن و نه وجود قدسی و نه سلطه غیبی دارند اگر بخواهم هم پرودگار خودم را بپرستم هم پروردگار شما را آن پیشنهادی که شما دادید و در جلسه قبل هم عرض کردم پیشنهاد مشرکان که هم خدای خودت را بپرست و هم بت های ما را بپرست ما هم بت را می پرستیم و هم خدای تو را می فرماید اگر چه من هم خدا را بپرستم هم بت شما را در واقع من خدا را نپرستیدم چون پرستش خدا یعنی پرستش کسی که مالک مطلق است، ربّ مطلق و اله مطلق است. اگر من غیر خدا هم بپرستم یعنی اعتقاد به مالکیت مطلق خدا و ربوبیت مطلق خدا را ندارم. پس من نمی توانم دیگر خدا را بپرستم. این است که قرآن کریم می فرماید یا خداوند باید به تنهایی پرستیده شود یا اصلاً خدا پرستش نمی شود؛ یعنی پرستش خدا با غیر خدا یعنی پرستش خدا نیست (قل انی امرتُ اعبد الله مخلصین له الدین) بگو من مامور شدم فقط خدا را بپرستم با اخلاص. مخلصین له الدین چون اگر پرستش خدا با اخلاص نباشد همراه با دوگانه پرستی باشد، اصلاً این پرستش خدا نیست در آیات دیگر خداوند به پیامبر می فرماید اگر تو به این پیشنهاد کافران اعتنا بکنی و بپذیری که هم خدا را بپرستی و هم پرستش بت ها را داشته

باشی تو در واقع یار و یاور کافران شدی؛ یعنی همین قدر که شما تایید کردی که معبود آن ها قابل پرستیدن است، یعنی شما در کفر و شرک آنها را یاری می کنی و یاری کردن آنها روا نیست سپس فرمود (لا اعبد و ما تعبدون) به این دلایلی که عرض شد از قرآن کریم (و لا انتم عابدون ما اعبد) شما هم نمی توانید پرستش کنید آنچه را که من می پرستم چون پرستش خداوند متعال باید مبتنی بر باورهایی باشد که آن باورها را ندارید. اگر بخواهید خدا را پرستید باید آن را خالق خودتان، ربّ خودتان بدانید. مالک حقیقی خودتان بدانید که این گونه نیست. چون این گونه نیست، اصلاً عبادت از شما صادر نمی شود. تحقق پیدا نمی کند. شما به صورت ظاهری و صوری می توانید در مقابل خداوند گُرنش کنید و این عبادت خداوند متعال نیست. پس فرمود نه من می توانم خدای شما را پرستم و نه شما می توانید خدای من را پرستید. در آیه ۵ و ۵ (سوره کافرون) مفسران سه دیدگاه و سه تفسیر از این دو آیه کرده اند. برخی از مفسران مثل علامه طباطبایی معتقدند که این دو آیه مطلب جدیدی ندارد و تاکید همان دو آیه قبل است. تاکید می کند نوعی مبالغه نسبت به آیه دوم و سوم است؛ اما دیدگاه دوم این است که آن دو آیه اول یعنی آیه دوم و سوم «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» دارد نفی پرستش می کند در آینده. می گوید لا اعبد صیغه مضارع است. صیغه مضارع می گوید تو را در آینده پرستش می کنم معبود های شما را پرستش نمی کنم و شما هم در آینده خدای مرا پرستش نمی کنید؛ اما آیه چهارم و پنجم نفی پرستش می کند در حال حاضر. بنابراین آیه دوم و سوم می گوید در آینده نمی پرستم خدای شما را و شما هم نمی پرستید و آیه ۵ هم می فرماید در حال حاضر هم نه من خدای شما را می پرستم و نه شما خدای من را می پرستید. برخی از مفسران هم قول سوم را به میان آوردند. آنها می گویند در آیه دوم و سوم کلمه ما مای موصوله است و معنای آیه این میشود آنچه را که شما می پرستید من نمی پرستم و آنچه را که من می پرستم شما نمی پرستید اما ما در این دو آیه ۵ مای مصدری است؛ یعنی پرستش من مانند پرستش شما نیست. پرستش کردن من مانند پرستش کردن شما نیست. پرستش کردن من مانند پرستش کردن شما نیست؛ یعنی در واقع در آیه دو و سه می گوید من کسی را که شما می پرستید نمی پرستم. شما هم کسی را که من می پرستم نمی پرستید در آیه ۵ می گوید کیفیت پرستش ما فرق می کند. پرستش من یک ویژگی دارد که شما نمی توانید به آن ویژگی برسید. پرستش شما هم یک ویژگی دارد که اختصاص به خود شما دارد. شاید این نیست که من به آن ویژگی برسم. به نظر ما این دیدگاه اول روشن تر است و با سیاق سوره سازگار تر است چرا؟ چون این سوره در مقام اعلام براءت است به عنوان یک سند کلی تا روز قیامت. قرآن می خواهد با این سوره اعلام براءت بکند. اعلام عدم سازش و صلح بکند میان جبهه ایمان و مومنان و جبهه کفر و کافران تا روز قیامت. چون

می خواهد یک سند نهایی و جاودانه باشد. سیاق و مقام اقتضاء می کند که با تاکید بیشتر ابلاغ بشود. با صراحت و تاکید بیان بشود؛ لذا آیه ۵ را ما تاکید آیه دوم و سوم می دانیم. در آیه آخر اول باید دین را معنا بکنیم که دین در اصطلاح قرآن به چه معناست و بعد باید در این آیه مراد از (لکم دینکم و لی دین) را بفهمیم یعنی چه؟ دین در قرآن به معنای جزا و قسامت هم آمده است. مالک یوم الدین یعنی مالک روز جزا و کیفر. این یک معنای دین است که در قرآن کریم آمده است. یک معنای دیگر دین به معنای سنت اجتماعی و قانون و روش و سبک زندگی اجتماعی که از نظر علامه طباطبایی دین در اصطلاح قرآن به معنای دوم است چون اگر بخواهد به معنای دوم بیاید باید یک قرینه ای باشد هر جا دین در قرآن بود و قرینه ای نداشتیم، به معنای جزاست. دین یعنی سنت اجتماعی یعنی قانون و روش و سبک زندگی اجتماعی؛ البته در محاورات و در روایات و میان متکلمین، دین به معنای مجموعه باورهای اعتقادی و آموزه های اخلاقی و قوانین عملی هم آمده است اما به این معنا در قرآن کریم به کار نرفته یا کمتر به کار رفته است و دست کم از نظر علامه طباطبایی این گونه است. خب در این آیه دین به معنای سنت اجتماعی است آداب و رسوم و ارزش ها و سبک زندگی است؛ چون عرض کردیم این سوره در دو حوزه و در دو محور دارد اعلام برائت می کند؛ یکی در قالب باورها که به پرستش و نفی پرستش آمد؛ من عبادت نمی کنم چون او را معبود و اله نمی دانم ربّ می دانم ولی مالک نمی دانم باور من چنین است که خدای متعال فقط قابل پرستش است رب و اله است در اینجا می خواهد اعلام برائت کند در حوزه اعمال و رفتار. نه باورهای من مثل باورهای شماست نه پرستش من مثل پرستش شماست. هیچ شباهتی در باورهای من و باورهای شما نیست. هیچ شباهتی در عبادت من و عبادت شما نیست. در این آیه می خواهد بفرماید که هیچ وجه اشتراکی بین سنت اجتماعی من و سنت اجتماعی شما نیست. این در واقع بخش دیگری از اعلام برائت است و خداوند در این سوره می خواهد بفرماید که شما هم از حیث باورها و هم از حیث ارزشها باید بیگانه و گسسته باشید از کافران و هم در حوزه رفتار اجتماعی و قوانین و سنن اجتماعی و سبک زندگی باید یک گسست عمیقی بین شما باشد؛ یعنی باید هیچ شباهتی با آن ها پیدا نکنید. هیچ اثری از روش زندگی و سنت و زندگی آنها در زندگی شما نباشد. این مطلب را در آیات قرآن کریم به گرات بیان فرمود و دلیلش هم ذکر کرد. قرآن کریم می فرماید: دینی که خداوند ارائه کرده است، دین به معنایی که عرض کردیم یعنی سنت و قوانین اجتماعی، دین به این معنا، قرآن می فرماید باید براساس حقایق هستی شناسی و انسان شناسی باشد. کسی که می خواهد قوانین اجتماعی و قوانین عملی وضع کند، باید انسان و سعادت و کمال انسان را بشناسد. ابعاد وجودی انسان و مراتب زندگی انسان را قبل از دنیا و در دنیا و بعد از دنیا در آخرت بشناسد. خدا را بشناسد.

انتظارات خدا را از بشر بشناسد. کسی می تواند قانون وضع کند، که چنین علم جامع و فراگیری داشته باشد و آن کس جز خداوند کسی نیست. خداوند در آیات متعددی می فرماید هر سنتی که در برابر سنت اسلام و سنت الهی باشد و در تضاد با سنت الهی باشد آن مبتنی بر هوای نفسانی و مبتنی بر جهل و جهالت است؛ لذا در آیه خطاب به پیامبر بزرگ اسلام می فرمایند «وَلَّيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» آن سنت ها و قوانینی که ما به تو دادیم مبتنی بر علم است. آنچه که در برابر توست و تو را دعوت می کنند به آن سنت ها و قوانین آنها مبتنی بر هوای نفسانی است. «وَلَّيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» آنچه که ما برای شما تقسیم می کنیم از قوانین، مبتنی بر علم و واقعیت و آنچه که دیگران دارند تقسیم می کنند از دین و رسوم و سنت هایشان، مبتنی بر هوای نفس است یا هوای نفسانی حاکم و پادشاه زورگو یا هوای نفسانی اکثریت جامعه است.

در دیگر سنت ها و ملت ها قوانینی که وضع می کنند یا خواسته آن پادشاه را وضع می کنند یا خواسته اکثریت انسانها را تأمین می کنند که بعد در قران کریم فرمود که اگر از اکثر انسانها پیروی کنی تو را گمراه می کنند یا فساد عالم را می گیرد. بعد فرمود که دین اگر بخواهد انسانها را به سعادت برساند دین حقیقی هم باید مبتنی بر این باورها باشد و هم تأمین کننده مصالح و سعادت حقیقی انسان باشد. باید دین قیّم سعادت انسان باشد در آیه ۴۳ سوره روم (فاقم وجهک للدين القيم) گفت پیروی بکن و متوجه باش و عمل بکن به دینی که قیّم است یعنی استوار کننده است. دینی که مصالح تو و سعادت دنیا و آخرت تورا استوار و پا برجا تأمین می کند یا در دیگر آیه فرمود (انّ هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم) قرآن هدایت می کند به سنت هایی که قوانین اجتماعی به دینی که آن دین اقوم است. به سنت هایی که اقوم است؛ یعنی بر پا دارنده ی سعادت حقیقی دنیا و آخرت است و ویژگی سوم این است که پیراسته از افراط و تفریط باشد. سنت اجتماعی نه باید افراط و تفریط در آن باشد. لذا در آیه شریف فرمود (وعلی الله قصد السبیل نحل 9) بر خدا واجب است که دین قاصد را وضع کند؛ قصد یعنی اعتدال یعنی میانه. سبیل هم یعنی راه. پس قصدُ السبیل یعنی اضافه صفت به موصوف است پس(سبیل الغالب علی الله السبیل القاصد) یعنی سبیل معتدل، یعنی دین معتدل. اینجا صفت قبل از موصول آمده است و اضافه به موصول شده است. بر خدا واجب است دین و قوانینی بیاورد که قاصد یعنی معتدل باشد نه در آن افراط باشد نه تفریط باشد. به همین خاطر در آیات متعددی فرمود چون دین باید چنین ویژگی هایی داشته باشد کسی جز خدا نمی تواند دین و سنت اجتماعی را وضع کند. علی الله دین الخالص. ملاحظه می فرمایید که جار و مجرور مقدم شده است بر متعلق خودش و افاده حصر می کند یعنی در انحصار خداست وضع و تشریح دین یا و له الدین واصبا. وضع دین یا جعل دین و تشریح دین در انحصار خدا است. حالا که جعل قوانین اجتماعی و

سبک زندگی و سُنن اجتماعی و ارزشهای اجتماعی در انحصار خداست، بنابراین من آنچه را خدا معین کرده پیروی می‌کنم. آن دین من است. دین من چنین دینی است. دین شما غیر این است؛ یعنی اینکه مبتنی بر هوای نفسانی است. دین شما را من نمی‌توانم داشته باشم، چون دین باطل است و دینی است که مبتنی بر علم و اعتدال و تامین‌کننده سعادت نیست. پس آن دینی که این ویژگی‌ها را ندارد، مال شما و اختصاص به شما دارد که من تبعیت نمی‌کنم و دینی که من دارم با این ویژگی هم به شما نمی‌رسد چون شما قلبتان مُهر خورده و تبعیت از دین من نمی‌کنید.